یادداشت

روایت یک روز معمولی

زهرا مراتی

با حس زق‌زق سمت چپ پیشانی‌ام که ناشی از میگرن است نگاهی دیگر به آخرین اوراق نخوانده پرونده می‌اندازم و سعی می‌کنم آن سه صفحه باقی‌مانده را هم با تمرکز بخوانم. جملات تایپ‌شده حکم مثل صفوف نیروهای نظامی، رژه‌ای با نظم قابل توجه می‌روند و انگار که پشت سرهم پا می‌کوبند، از جلوی چشمانم عبور می‌کنند. حتی محتوای جملات هم جدیت و قاطعیت یک حکم کیفری را به رخ می‌کشد که خلاصه‌اش این است: قصاص با پرداخت نصف دیه کامل توسط اولیای دم و یک سال حبس تعزیری!

پرونده را درحالی‌که مارش نظامی صامتش سردردم را تشدید کرده، می‌بندم و تحویل قاضی شعبه می‌دهم. درحالی‌که یک لحظه به ذهنم آمد چین‌های کنار چشم‌های آقای قاضی حتما با سرعت غیرمجاز آمده‌اند که چنین زود به مقصد رسیده‌اند و روی صورتش این‌طوری جا خوش کرده‌اند، رو به آقای قاضی و مستشارش می‌کنم و ضمن خداحافظی، با افکاری که لابه‌لای اوراق پرونده مانده است، از شعبه کیفری یک بیرون می‌زنم.

همهمه کل راهروهای دادگستری را گرفته است؛ همیشه همین‌طور است. انگار این کُل زمین را با صدا ساخته‌اند و بعد دیوارهایش را دور این صداها کشیده‌اند. این راهروها هزارویک قصه را در خودش حبس دارد و صداهای مانده در آن، هم ناله است و هم داد تظلم‌خواهی. هم آه و شیون است و هم خنده‌ای کسی که از زیر تیغی شاید تیز جسته است.

از این راهروی پر از همهمه عبور می‌کنم و پرت می‌شوم به چند ماه پیش. دم‌دمای عیدی که قرار بود بیاید و هرچه از یک سال پیش مانده بود، بشوید و با خودش ببرد! آن روز هم از همین راهرو عبور کردم، اما توی دم و بازدمی که ممد حیات است و یحتمل باید مفرح ذات هم باشد، نه خبری از بوی عیدی بود و نه بوی یاس. تنم را به زور به حیاط باران‌خورده دادگستری کشاندم. با نفسی عمیق هوای تازه و خنک را در ریه‌هایم اسیر کرده بودم و با همین گروگانگیری دو سه‌ثانیه‌ای سعی داشتم ذهن پر از مشغله‌ام را آرام کنم. اما هنوز چند قدم بیشتر داخل خیابان اصلی راه نرفته بودم که دختر نوجوانی از جلوی چشمانم رد شد. دختری که من را یاد مقتول پرونده انداخت؛ دختر ۱۴ساله‌ای که به‌رغم میلش و به اجبار خانواده، تن به ازدواج داده بود و درحالی‌که ۱۵ روز از عقدش می‌گذشت، راهی خانه بخت شده بود. خانه همسری که قریب ۱۰ سال از او بزرگ‌تر بود و تجربه زندگی مشترک قبلی را هم در خاطراتش به همراه داشت. سه روز کشمکش و اصرار به جدایی از طرف دختری که معتقد بوده بدون دل‌دادن نمی‌توان تن داد! و نهایتا روز چهارم این اختلاف‌ها تمام شده بود؛ خیلی ساده با دو ضربه به گلو و یک ضربه به پهلوی دختر. ضربه‌هایی که با چاقوی آشپزخانه وارد شده بود. چاقویی که در دستان همسرش جا خوش کرده بود و نقش مؤثری را در داستان یک پرونده قتل با عنوان «آلت قتاله» ایفا کرده بود. نقشی که مطابق اوراق پرونده با هنرمندی ایفا شده بود.

دخترِ رهگذر داخل خیابان را پشت سر می‌گذارم. قدم‌هایم را تندتر می‌کنم و خودخواسته تلاش می‌کنم فکرم را منحرف کنم. وکیل‌جماعت اگر قرار باشد دائم تمام آنچه در پرونده‌ها می‌بینند، توی خیابان شبیه‌سازی کنند، حساب کار با کرام‌الکاتبین است. ته ماجرا هم می‌شوند یک آدم افتاده در گوشه خانه یا دفتر کار که غصه این همه غم روی زندگی‌شان هوار شده و فرسودگی شغلی دمار از روزگارشان درآورده. یک دوجین مثال زنده‌اش همین حالا میان این جامعه زندگی می‌کنند.

با طمأنینه‌ای که چاشنی گام‌های مثلا استوارم کردم تا شبیه تصویر ذهنی آدم‌ها از وکلا بشوم، از عرض خیابان رد و سوار تاکسی شدم. با فکر آن دختر مقتول، مسیر را طی می‌کردم. شیشه عقب تا نصفه پایین بود و هوای سرد انگار از لابه‌لای سلول‌ها، توی جانم رخنه می‌کرد. در آسمان هم انگار جنگ بود. نم‌نم باران و آفتابی که به‌رغم ناکامی مکررش، دست روی شانه ابرها می‌انداخت تا از آن پشت خودنمایی کند، رشته افکار را لوله می‌کرد و به عقب می‌انداخت و جای آن این گزاره را توی ذهن مدام انعکاس می‌داد که باید داستان آن قتل را کنار گذاشت و از شرایط لذت برد.

یک هفته‌ای به آغاز سال ۱۴۰۳ مانده بود. همیشه در این حال‌وهوا، گل‌کاری شهر یکی از جاذبه‌های بصری روزمره و در دسترس است که به مدد خدمات شهرداری‌ها در دید قرار می‌گیرد. بنفشه‌های آفریقایی که قد کوتاه آنها نتوانسته ذره‌ای از دلبری‌شان کم کند، برای بغل‌کردن قطرات سر به هوای باران، خودشان را پیچ‌وتاب می‌دهند و من به عادتی دیرین که از بچگی به یادگار مانده، از شیشه ماشین نگاهشان می‌کنم و چشم در چشم آنها زل می‌زنم و مثل سابق توی ذهنم کلنجار می‌روم که کدام رنگ‌شان را انتخاب کنم که زیباتر از بقیه باشد.

در همین حین مسافر دیگری سوار می‌شود و چند متر جلوتر تاکسی پشت چراغ قرمز می‌ایستد. هنوز در تردید انتخاب بنفشه آفریقایی مانده‌ام که پسر جوانی حدود ۲۰ساله، درحالی‌که پنج تا جعبه مربع‌شکل دستمال‌کاغذی توی دست راستش و بسته آدامس موزی در دست چپش گذاشته، لابه‌لای ماشین‌ها وول می‌خورد و توجهم را به خودش جلب می‌کند و آن ۲۰ ثانیه پشت چراغ قرمز را مثل زهر توی کامم می‌ریزد. تصویر تلاشی را نشان می‌دهد که نانی به کف بیاید و اگر بخت یار باشد، به غفلت خورده نشود! شلوار لی رنگ‌ورورفته و زانوانداخته و بلوزی که معلوم است زمانی قرمز بوده و حالا رنگ به رخسارش نمانده، این تردید را توی ذهن ایجاد می‌کند که رنگ بنفشه‌های آفریقایی یا این رنگ؟ سرمای اسفند تن لاغر جوان ۲۰ساله را می‌لرزاند. رنگ سرخ نوک بینی و نوک انگشتانش آن پسر، رنگ لباس‌هایش و بنفشه‌های وسط میدان، به شهر هارمونی داده است.

ماشین شاسی‌بلند با آن صدای بلند موسیقی که از راه می‌رسد و پشت چراغ قرمز با بی‌صبری منتشر می‌ماند، توی ذهنم وقفه می‌اندازد و موهای دختری که کنار راننده نشسته دوباره چهره دخترک داخل پرونده را زنده می‌کند. دخترکی که با ضربات متعدد چاقو کشته شده است و هیچ بعید نیست دوباره با یک ازدواج اجباری دیگر، حادثه‌ای مشابه زیر سقف این آسمان رقم بخورد.

عکس: مصطفی رودکی، میزان

روایتی از سختی زندگی که دارد سخت‌تر می‌شود

حقوق بگیران فتوسنتز کنند!

حمیدرضا عظیمی

خورشید با ابروانی تابه‌تا، وسط آسمان، دست‌به‌سینه ایستاده و با چشمانی که گویی دارد از حدقه درمی‌آید، به زمین زل زده است و چنان دارد بر و بر این پایین را نگاه می‌کند که عن‌قریب است جای نگاهش سوراخ شود. حرارت خودش را توی مسیر نگاه خورشید می‌ریزد و خودش را روی شانه‌های زمین بار می‌کند و آن‌قدر سنگین است که عرق روی تن زمین می‌نشیند.

«نوروز» روی داربست از این‌سو به آن‌سو می‌رود و تکه‌های بریده‌شده از سنگ را کنار هم کار می‌گذارد و پشت آن سیمان می‌ریزد تا روی بلوکه‌های سفالی را که بخشی از نمای ساختمان بوده، بپوشاند. هرازگاهی کلاه دوره‌اش را برمی‌دارد و پارچه‌ای که روی سرش کشیده تا از گرمای بیشتر در امان بماند، در مسیر باد آرام گرماخورده قرار می‌دهد تا شاید کمی از خیسی پارچه کم شود. عرق لابه‌لای بافت پارچه چنان جا خوش کرده که به این راحتی از جان پارچه درنمی‌آید!

صبح تا شب همین است. سال‌هاست که او صبح می‌آید و روی داربست می‌رود؛ سنگ‌ها را کنار هم با نظمی خاص می‌چیند تا چشم‌های عابری که از سر اجبار یا اختیار، گذر پایین ساختمان را گز می‌کند، بنوازد. اوضاع «نوروز» سال‌های سال است که همین‌طور است. به قول خودش، زندگی یک سنگ‌کار همین است دیگر. باید صبح بیایی روی داربست و تا غروب کاری را انجام دهی که برای آن ساخته شده‌ای! «نوروز» بیش از ۲۰ سال است که در این کسوت مشغول است و مثل بسیاری دیگر، روزها را با چیزی که فکر می‌کند در تقدیر و قسمتش بوده، سپری می‌کند. آن‌طور که خودش می‌گوید: درآمدش نسبت به بسیاری دیگر از مشاغل ساختمانی، درآمد خوبی است اما ایرادش این است که همیشگی نیست. گاهی هست و گاهی هم نه. اما او معتقد است: ما آدم‌هایی که در کار ساختمانی هستیم، زیاده‌خواه نیستیم اما واقعا این درآمدها برای مدیریت یک زندگی مناسب نیست. حالا ما بهتریم، همین بچه‌هایی که کارگر ما هستند یا دیگر کسانی که در بخش‌های مختلف کارگری می‌کنند، وضع بدتری دارند. بعد با دست کسی را آن سوی خیابان نشان می‌دهد که لباس پاکبان‌های شهرداری را به تن دارد و ادامه می‌دهد: او را ببین، او هم کارش از من و امثال من سخت‌تر است هم حقوقش کمتر. صبح ساعت چهار صبح می‌آید و شروع می‌کند به تمیزکردن خیابان و آخر ماه فکر می‌کنی چقدر حقوق می‌گیرد؟

چراغ روشن

ماجرای دستمزد حقوق‌بگیران، موضوعی همیشگی است که هرازگاهی مثل ققنوسی پیر آتش می‌گیرد و به خاکستر می‌نشیند و با تلنگری سر از زیر خاکستر برون می‌آورد و جوان‌تر از قبل جولان می‌دهد. این موضوع شاید به این دلیل باشد که چنان برای حقوق‌بگیران اهمیت دارد و تمام برنامه‌های زندگی حول آن چیده شده که جرقه‌ای کافی است تا بحث درباره آن در کسری از ثانیه فراگیر شود. نگاه به آمارها هم همین موضوع را تأیید می‌کند. آخرین گزارش مرکز آمار در دولت سیزدهم که چند روز پیش منتشر شد، آنچه را در زمینه گرانی رخ داده، نشان داده است. مرکز آمار در تازه‌ترین گزارش خود شاخص قیمت مصرف‌کننده را اعلام کرد که بر اساس آن، در مردادماه ۱۴۰۳، شاخص قیمت مصرف‌کننده خانوارهای کشور به عدد ۲۶۰.۲ رسیده است که نسبت به ماه قبل، ۲.۰ درصد افزایش و نسبت به ماه مشابه سال قبل، ۳۱.۶ درصد افزایش داشته است. همچنین در ۱۲ماهه منتهی به ماه جاری نسبت به دوره مشابه سال قبل، ۳۴.۸ درصد افزایش داشته است. اینها همه یعنی اینکه هزینه زندگی افزایش یافته و دستمزدی که برای حقوق‌بگیران در نظر گرفته شده است، کمتر از قبل کفاف هزینه‌ها را می‌دهد.

شاید همین دانسته باعث شده است که روز چهارشنبه رئیس‌جمهوری هم داد سخن بدهد و از اوضاع موجود گلایه کند و از پیگیری دولت برای اصلاح مکانیسم پرداخت حقوق با همکاری مجلس خبر دهد. روز سه‌شنبه مسعود پزشکیان برای نخستین بار به‌عنوان رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، در جلسه این شورا شرکت کرد و با انتقاد از نظام پرداخت حقوق، نادیده‌گرفتن افراد را به بهانه‌هایی مانند ایجاد عدالت، خلاقیت، توانمندی و مهارت، شماتت کرد. او گفت: در چنین سیستمی ناخواسته کسی که خوب کار می‌کند منزوی شده و کسی که خوب کار نمی‌کند، خود به خود تشویق هم می‌شود، لذا تداوم این وضعیت خوب‌ها را نیز به تدریج خراب می‌کند. اصلاح این مکانیسم پرداخت حقوق و نیز آموزش کشور را حتما در دولت و با همکاری مجلس پیگیری خواهیم کرد تا هرکس به اندازه انگیزه، توانمندی، خلاقیت و بازدهی خود حقوق و مزایا و جایگاه داشته باشد.

آنچه رئیس‌جمهوری گفته و بخشی که مربوط به کارگران تحت پوشش تأمین اجتماعی است، از نظر کارگران باید در شورای عالی کار که شورای سه‌جانبه بین کارگران، کارفرمایان و دولت است، حل شود. پزشکیان تیرماه گذشته که با فعالان جامعه کارگری دیدار کرد، بر این موضوع تأکید کرده و با اشاره به برخی اظهارات مطرح‌شده درباره حاشیه‌های ایجادشده در کمیته سه‌جانبه تعامل کارگران، کارفرمایان و دولت، گفته بود: مشکلات ایجادشده در مسیر تعامل مطلوب طرفین این کمیته ناشی از مشکلات زیرساختی در کشور است که حل آنها می‌تواند تعاملات این کمیته را نیز سامان بدهد. برای حل این مشکلات نیز باید از همه افراد توانمند و کسانی که می‌توانند به حل مشکلات زیرساختی تولیدی و اقتصادی کشور کمک کنند، یاری بگیریم. دولت باید بستر مناسب برای فعالیت‌های صنعتی، تولیدی و تجاری را فراهم کند و در کنار تسهیل شرایط کسب‌وکار، به اقشار کمتربرخوردار و فقرا توجه داشته باشد. تلاش برای ایجاد عدالت و توجه به وضعیت فقرا و افراد کم‌برخوردار از وظایف دولت است. بنده به شما وعده نمی‌دهم که همه مشکلات را حل می‌کنم، چراکه چنین کاری از همه توان و ظرفیت‌های بنده و حتی دولت نیز بزرگ‌تر است، اما به شما قول می‌دهم بستر و هماهنگی مناسب برای مشارکت شما و بخش خصوصی و تولیدکنندگان را ایجاد و حفظ کنم تا با هم برای رفع مشکلات زیرساختی تولید و اقتصاد کشور تلاش کنیم.

یک مانع

دستمزد موضوع اصلی حوزه کار است. آن‌طور که همه بر این اعتقاد اشتراک دارند، آدم‌ها برای تأمین هزینه‌های زندگی، کار می‌کنند. اما از نظر بسیاری از کارشناسان بر اساس فرایندهایی که در اقتصاد ایران وجود دارد، «خود مسئله دستمزد، یک چالش ساختاری و حکومتی در ایران شده است؛ چون نه‌تنها کارگران، بلکه کارمندان و بازنشستگان و عموم حقوق‌بگیران که اکثریت جمعیت کشور هستند، دچار مشکل اساسی شده‌اند. از سوی دیگر، به دلیل اینکه عمده بودجه کشور صرف پرداخت دستمزدها می‌شود، پس به این راحتی نیست که ما فکر کنیم آقای پزشکیان می‌تواند منابعی را خیلی سریع و در کوتاه‌مدت برای اصلاح دستمزد پیدا کند و آن را برای افزایش و حمایت حقوق‌بگیران تخصیص دهد». این مانع اصلی برای حل مسئله ترمیم حقوق است؛ موضوعی که بسیاری از حقوق‌بگیران را با مشکل مواجه کرده است.

«ساحل رسولی» کارمند بخش حسابداری یک شرکت خصوصی است. او می‌گوید: دستمزدی که من از محل کارم می‌گیرم، کفاف زندگی‌ام را نمی‌دهد. با اینکه دستمزد من نسبت به آنچه در قانون کار آمده بیشتر است اما من به‌عنوان فردی که در این جامعه زندگی می‌کنم، این حق را دارم خواسته‌هایی بسیار معمولی از کار و درآمدم داشته باشم. من باید بتوانم برنامه‌ریزی کنم که در محله‌ای مناسب خانه‌ای داشته باشم. لباس مناسبی بپوشم و از برنامه‌های آموزشی استفاده کنم. او ادامه داد: من زمانی که هنوز مجرد بودم، سعی کردم بتوانم بخشی از حقوقم را به صورت طلایی که ماهانه می‌خریدم، ذخیره کنم و با این طراحی توانستم ارزش پولم را حفظ کنم. حتی توانستم بخشی از ارزش این پول را با خرید ماشین حفظ کنم اما زمانی که نیاز بود و خواستم ازدواج کنم باز هم هزینه‌ها به قدری افزایش یافته بود که ارزش پول حفظ‌شده توسط طلا یا خودرو، کل هزینه‌هایم را پوشش نداد. رسولی گفت: همین حالا وقتی دارم برنامه‌ریزی می‌کنم با همسرم به یک فستیوال در یکی از کشورهای همسایه بروم، چیزی حدود ۱۵۰ میلیون تومان هزینه کرده‌ام. این یعنی اینکه باید اولویت‌بندی کنم و در صورتی با این دستمزد به علاقه‌مندی‌هایم می‌رسم که از بسیاری دیگر از خواسته‌هایم بزنم. یعنی این میزان دستمزد آن‌قدر نیست که بتواند در بخش‌های مختلف من را همراهی کند. هم در آموزش، هم در خرید کتاب و محصولات فرهنگی، هم مسافرت و هم موارد دیگری که از الزامات یک زندگی معمول است. او می‌گفت: پدرم من در منطقه ۵ برای اجاره منزلش ۳۰۰ میلیون تومان به‌عنوان پیش پرداخت کرده است و ماهانه ۱۸ میلیون تومان هم اجاره می‌دهد. به نظر شما اگر او قرار باشد با حقوقی که در قانون کار آمده، زندگی کند، چطور می‌تواند ادامه دهد. من خودم برای یک خانه ۶۸ متری، ۸۰۰ میلیون تومان رهن پرداخت کرده‌ام.

«کیوان یزدانی» از کارکنان بخش خصوصی هم معتقد است: من مجرد هستم و بیشتر از قانون کار دریافت می‌کنم. در منزل پدری زندگی می‌کنم و اجاره هم نمی‌دهم. طبیعی این است که پولم را ذخیره کنم و برای آینده برنامه بریزم. اما واقعا هزینه‌ها طوری است که چیزی باقی نمی‌ماند. من اگر بخواهم ازدواج کنم در ابتدای امر برای آغاز یک زندگی معمولی، حدود یک‌ونیم میلیارد تومان نیاز دارم تا بتوان هم یک واحد مسکونی اجاره کنم و هم یک مراسم معمولی بگیرم. حالا شما فرض کنید حقوق قانون کار را بگیرم. مگر در هر ماه چقدر می‌توانم ذخیره کنم؟ فرض کنید حداکثر ماهی پنج میلیون تومان از حقوقم را کنار بگذارم، می‌شود سالی ۶۰ میلیون تومان. شما فکر می‌کنید با این میزان پول چه کار می‌توان کرد؟ حتی یک سفر درست‌وحسابی هم نمی‌شود رفت.

یزدانی در پاسخ به اینکه «باید هزینه‌هایت را مدیریت کنی تا بتوانی پول بیشتری ذخیره کنی» خنده‌ای تمسخرآمیز تحویل داد و گفت: این چیزی که شما می‌گویی و این حقوقی که ما می‌گیریم و تازه از قانون کار هم بیشتر است، کفاف نمی‌دهد چه برسد اگر مطابق قانون هم باشد. اما این چیزی که می‌گویید یعنی اینکه ما نه باید چیزی بخوریم، نه باید مسافرت برویم و نه هیچ اقدام دیگر. به نظر باید فتوسنتز کنیم.

«مهدی ملکی» کارمند بخش فروش در بخش خصوصی است. او می‌گفت: من هم خانه دارم و هم ماشین. یعنی هزینه‌هایم نسبت به دیگران بسیار کمتر است. اگر فرض کنید اجاره‌خانه ۱۵ میلیون باشد و هزینه ایاب و ذهاب ماهانه پنج میلیون تومان، من با داشتن این امکانات ۲۰ میلیون تومان از دیگران پیش هستم. با این حال با اینکه نسبت به قانون کار حدود دو یا سه برابر حقوق دریافت می‌کنم باز هم این میزان حقوق کفاف زندگی‌ام را نمی‌دهد. او گفت: به نظرم دلیل اصلی این است که همیشه دستمزد ما به‌عنوان حقوق‌بگیر از تورم عقب‌تر است و هر سال عقب‌ماندگی ما نه‌تنها وجود دارد بلکه این عقب‌ماندگی بیشتر و بیشتر می‌شود.

حبیب صادق‌زاده‌تبریزی، نایب‌رئیس کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان آذربایجان شرقی نیز همین خواسته‌ها را به نمایندگی از کارگران طرح کرده است: از دولت آقای پزشکیان و وزیر ایشان، آقای میدری، می‌خواهیم با اقدامات مناسب وضعیت بد کارگران را بهبود ببخشند. افزایش دستمزد مطابق با نرخ تورم و سبد معیشت، یعنی دو مؤلفه‌ای که در ماده ۴۱ قانون کار آمده، از مهم‌ترین خواسته‌های کارگران است. دستمزد طی سال‌ها فاصله بسیاری با نرخ تورم پیدا کرده است و باید این فاصله از بین برود.

به گفته او تفاوت بسیار دستمزد با نرخ تورم و سبد معیشت، کارگران را از کارخانه‌ها فراری داده است. حقوق ۱۰، ۱۱ میلیون تومانی پول اجاره‌خانه کارگران هم نمی‌شود و اگر در یک خانه زن و مرد با هم کار نکنند و شغلی دومی نباشد، تأمین هزینه‌های اساسی زندگی غیرممکن است. عدالت در دستمزد که در قانون کار نیز به آن اشاره شده، از دیگر خواسته‌های کارگران است. در قانون کار آمده کارگرانی که کار یکسانی انجام می‌دهند باید مزد یکسانی دریافت کنند که در حال حاضر این‌گونه نیست. در کارخانه‌ها کارگران پیمانکاری بیشترین کار را انجام می‌دهند و کمترین حقوق را می‌گیرند.

آنچه در این مجال طرح شده به‌عنوان بخشی از خواست کارگرانی است که در سال‌های گذشته همیشه با این دلهره سر کار حاضر شده‌اند که چطور باید با وجود تورمی دورقمی و پیش‌افتاده از دستمزد، زندگی را مدیریت کنند. زندگی‌ای که کیفیت آن به قدری کاهش پیدا کرده که دیگر کمتر از مسافرت، آموزش، سلامت و... باید حرف زد.

این حقوقی که ما می‌گیریم و تازه از قانون کار هم بیشتر است، کفاف نمی‌دهد چه برسد اگر مطابق قانون هم باشد. اما این چیزی که می‌گویید یعنی اینکه ما نه باید چیزی بخوریم، نه باید مسافرت برویم و نه هیچ اقدام دیگر. به نظر باید فتوسنتز کنیم

روزنه

مسئولیت چه کسی است؟

شرق: پس از وقوع چندین مورد مرگ و آسیب‌دیدگی بر اثر گرمازدگی در میانه تابستان امسال میان کارگران حوزه نفت، انرژی و پتروشیمی جنوب کشور که با گرمای بالای ۵۰ درجه دست‌وپنجه نرم می‌کنند، ایلنا با طرح این سؤال که آیا اساسا قرار است همه‌ساله اقدامی در این راستا از سوی مقامات و مسئولان مرتبط انجام پذیرد یا همچنان باید شاهد آن باشیم که کشته‌شدگان ناشی از گرما روبه‌فزونی گذاشته و از سوی شرکت‌ها «تکذیب» و از سوی مسئولان، «انفعال» در دستور کار باشد؟ نوشته است: بروز حوادث ناشی از گرمازدگی در تابستان که طی دو هفته اخیر فقط سه فقره آن رخ داده، تقریبا به پدیده‌ای عادی در جنوب کشور بدل شده است. این موضوع شاید برای بسیاری از کارگران ساختمانی پذیرفته شده باشد که نیمی از کل حوادث کار در این بخش رخ دهد، اما گسترش آمار مرگ ناشی از گرما در جنوب کشور برای کارگران (به‌ویژه در حوزه پتروپالایشی که صنعتی بسیار ثروتمندتر از هر حوزه دیگر است) امری بسیار جدیدتر و روندی کم‌سابقه محسوب می‌شود.

اخیرا نیز فوت یک کارگر در یکی از پتروشیمی‌های استان خوزستان حاشیه‌ساز شد؛ مرگی که به انکار شرکت مربوطه درباره گرمازدگی آن کارگر انجامیده و علت امر به سکته قلبی نسبت داده شد. روابط عمومی شرکت در حالی علت نهایی فوت را طبق گزارش پزشکی قانونی، مرگ بر اثر سکته قلبی ناشی از تنگی عروق عنوان می‌کند که در گذشته نیز بسیاری از شرکت‌های مشابه پیمانکار و نیمه‌خصوصی پرتعداد خطه جنوب کشور، وقوع مرگ‌ها را در استدلال‌های مشابهی ناشی از بیماری زمینه‌ای، سکته و... معرفی کردند. این شیوه البته در اصول کاری پزشکی قانونی کشور نباید وجود داشته باشد که علت نهایی و غایی مرگ عنوان شود.

احمد شجاعی، رئیس کل سابق سازمان پزشکی قانونی کشور، در اظهارنظری در این مورد گفت: در فرایند صدور گواهی فوت با نظر کارشناسی متخصصان و کارشناسان پزشکی قانونی، نظر کارشناسان باید شامل کلیه زنجیره حوادث منجر به آسیب یا بیماری و در نتیجه فوت شود. او افزود: برای مثال در زمینه اعلام نظر کارشناسی درباره فوت فردی که به میانجی ترس از یک رویداد یا گرمازدگی یا فشار فیزیکی دچار سکته قلبی می‌شود، درج کل فرایند منجر به فوت و سلسله حوادث بدون ابهام و بادقت لازم است و آوردن دلیل نهایی فوت (مثل بحث تنگی عروق و سکته قلبی) در گزارش کافی نیست. این اظهارنظر البته صرفا محدود به نظرات یک مدیر سابق نیست و در اسناد پروتکل‌های تدوین گزارش فوت توسط کارشناسان پزشکی قانونی نیز روشن و واضح است که از کل سلسله رویدادها سخن گفته می‌شود و از نظر قانونی نیز شرح حوادث باید به همان ترتیب فوق‌الذکر باشد. در اسناد ثبتی پزشکی قانونی که با پروتکل خاصی نگاشته می‌شود نیز چندین بار بر ضرورت قید مستند «سلسله و زنجیره وقایع» تأکید شده است.

به‌هرحال به نظر می‌رسد مسئولان نظارتی و همچنین کارفرمایان تمایل خاصی ندارند که آمارهای فوت از این قبیل به‌عنوان آمار مرگ ناشی از کار به رسمیت شناخته شود. شاید از تبعات آن واهمه دارند و شاید مانند آن چند شرکت معروف که آمار بالای خودکشی کارگران را داشتند، بخواهند از هر شیوه‌ای برای بی‌تقصیر نشان‌دادن خود استفاده کنند.

این تلاش‌ها در حالی انجام می‌شود که کارشناسان حوزه ایمنی و بهداشت حرفه‌ای نیز بارها تأکید کردند که مرگ بر اثر گرمازدگی، در دقایق آخر فرایندی مشابه با آنچه را در برخی گزارش‌های پزشکی قانونی مورد ادعا واقع شده، رقم می‌زند.

شهرام غریب، مدرس و کارشناس ارشد ایمنی صنایع که سال‌ها به‌طور تخصصی در صنایع حوزه انرژی جنوب کشور فعال است، در این زمینه تأکید می‌کند: قطعا از نظر علمی برای بسیاری از کارشناسان روشن است که مرگ بر اثر گرمازدگی در نهایت از مسیر فشار تنگی عروق و سکته قلبی می‌گذرد و برای مثال قرار نیست گزارشی وجود داشته باشد که فرد گرمازده از طریق بی‌آبی یا سکته مغزی فوت کرده باشد.